[illegible]

چندان بنازم کرشمه و ناز سهی قدان کآید بجلوه سرو صنوبر خرام ما

تا بندگان حضرت شاه ولایتیم ثبت است بر جریده عالم دوام ما

[illegible]

۲۷۱

[illegible]

۲۷۰

۲۶۸

[illegible]

قد آن ناچه ... آکرزبان ... / کعبه ... [illegible]

[illegible]

آن کعبه امان انکعبه امان / آن قبله اخیار این قبله خیار

آن کعبه بهجو زلف نکویان سیاه پوش / این کعبه بهجو اهل سعادت سپید کار

آن کعبه ... کش عز و شرف در کف / این کعبه ... کش عز و شرف برکنار

آن کعبه خلیل است این کعبه جلیل / آن خانه ... [illegible]

انکعبه ... سنگی آورده ... / انکعبه ... خاکی آورده از تتار

[illegible]

۲۶۶

[illegible]

یکطرف ساقیان ... / یکطرف مطربان ...

یکطرف یا جوان ترین ترکی / یکطرف شاهدان ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وله [illegible] ناله کردم [illegible] [illegible] یکی درست [illegible] زجوان [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] جامع [illegible] [illegible] خوش تمام [illegible]

[illegible]

[illegible] جون [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] زچشم روان [illegible]

[illegible]

[illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

[illegible] خانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قصیده [illegible]

[illegible]

[illegible]

گفت آخر خواهم ... [illegible]
[illegible] ... جز کند

چرخ اگر ... [illegible]
[illegible] ... گردن کند

گفت ... [illegible]
[illegible] ... کند

گفت ... [illegible]
[illegible] ... کند

[illegible]

ببرد ... [illegible]
[illegible] ... کند

پاره پاره ... [illegible]
[illegible] ... کند

[illegible]
[illegible] ... کند

[illegible]
[illegible] ... کند

[illegible]

جواب

قطعه ... [illegible]
[illegible] ... دیده‌ام

[illegible]
[illegible] ... دیده‌ام

[illegible]
[illegible] ... دیده‌ام

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] ... علاج ندارم

۲۵۵

دلبـ[illegible] از روز غم عشق در [illegible] ... [illegible] تا [illegible] دل [illegible] ... [illegible] خبری ز بیات [illegible] ... [illegible] کو [illegible] دست

[illegible] عزم [illegible] در [illegible] ... [illegible] پایانی [illegible] ... [illegible] زیر [illegible] پایان

فلک پایه تو غالیه طره حور
ره و دیده ما خطران خواهم کرد

دست در سلسله غم بخت خواهم بود
هر چه خواهم همی دیوانه چنان خواهم کرد

رکیب [illegible] دست جا خواهم داد
در و دیوار جهان تنگ فغان خواهم کرد

ره در [illegible] تا [illegible] خواهم
قطع اندیشه [illegible] تا [illegible] خواهم کرد

[illegible]

جدا [illegible] در راه [illegible] ... [illegible] اهل خرد از وصف تو تا خبر شد ... در دست توهم عرفان [illegible]

[illegible]

۲۵۶

[illegible]

[illegible]

قطعه من کلام عنصری

نیمه جعفر از اشعار مولوی سنان ... است

بر دیگران نوشت بسی نامه وفا ... در عاشقه سلام هم از من دریغ داشت

دو صد بر قلم ارزنی و دریغ داشت ... صد رنجه بر قلم آتش زد دو دل

[illegible]

۲۵۲

[illegible]

شب که در بستم اطاقه است ... و انکه مع الحرام جعفر ...

مانده چو یار پری زاده ... بر بسته بر و چو خوشاب زده

معلوم ... بهشت باری ... از بهر ... و السبوی می ... در تو بستر ... اندر غم

... باده ... ای خرابه ... و درون غلام حبت باده

[illegible]

[illegible]

خورشید و قمر ... عیش ... خرم ... تاب ... زبان ... بر ... تا عیش ... آمد ...

... ای ... اقبال تو ... جاه ... جاه و توبرون ... ناخواب و خیال آمده ...

[illegible]

زود آید که مسکین و بیچاره ایم ... فرو مانده نفس اماره ایم

... زد ... نفس سرکش عنان ... قوانند کرد سرکش عنان

[illegible]

[illegible]

جگر داده ... دیده ام ... دیده دوست بر ما پسندیده ام

... در هوای تو نیست ... وجه عدم ز حقارم کمی است

[illegible]

۲۵۰

جرم بجرم کنم اسم مکرر ... تنی را ز رحم تو رحقیر

چرا باید ز ضعف حالم گریست ... اگر ز ضعیفم بیا اسم قولیت

[illegible]

۲۲۸

[illegible]

۲۲۶

[illegible]

حصه زیاد اتش سیه نمود بخشش ... وان زلف هندو شرش کفر کیان پرورد

زلفش چو دید چهره سرو ز دیده دیوانه تر ... کردد نکو کیسوی قمر دوز بردلان پرورد

[illegible]

زلفش چو طنازی کند بر ارغوان بازی کند

بر مه زره سازی کند در قلب شیطان پرورد

و نشنیده کی برکرتی در زیر زلف سنبری

کرده روان مشتری در حرم کیوان پرورد

ما ترک خطش ... لب مورد ست جانان برلب

کو لعل نان ... بکدسته ریحان پرورد

دلکو غم را بشتر ... ما را بشتر

ما ما دراران شیر ... پرورد

[illegible]

یکه عیاری نهاده دیش دوش رو فا

مثل زنان کو رنک لاله ... کاپش

مثل زنان کو ... بر زلف ساغر ازدوی

همه کمان ... بخش نی

پس از ... باده دیش ... کمر

چو داند حال مستی ... بر چهره ... اتش

[illegible]

[illegible]

فیض جاوید زهم کسب دگر / باز تمام است از خویش داور

خور ز رخسار جلوه ... جهان / ... نوع کامل

[illegible]

۲۲۲

[illegible]

۲۲۲

[illegible]

۳۴

[illegible]

۳۵

[illegible]

[illegible]

۲۲۸

[illegible]

۲۲۰

٢٢٦

[illegible]

٢٢٣

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نشسته بود چو آهوی مقیم کشتن در
چه روی داد که دل بر گرفت از شیراز

شنیده‌ام که پریشان شده‌اند شکوفه‌ها
شکاری ز تیغ و خنجر گرو صید انداز

[illegible] بسی توی ترکش کشان زنند
کمند ها حلقه زلفکان دراز

کمان برم که میان دلبران پیروی دل
دریغ از آن همه عهد و وفا عجز و نیاز

[illegible]

۲۲۸

[illegible]

در بزم خانه‌ات بگذارم [illegible]
ای [illegible] بر [illegible] مقصود

بخواه تا به خسان [illegible]
به گیتی [illegible] که این پر

از [illegible] چنانکه [illegible] تیغ آهنی
از [illegible] افلاک [illegible]

[illegible] که [illegible] دل و جان
[illegible] فلک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کند روی محراب
[illegible]

[illegible] که [illegible] دیگر
[illegible]

از [illegible] تو [illegible] ام از
در [illegible] کشته [illegible]

از [illegible] جان [illegible]
[illegible] مظفر

[illegible]

۲۲۶

[illegible]

[illegible] شد از [illegible]
[illegible]

و [illegible] که [illegible] کانه [illegible]
آن [illegible]

[illegible] شده [illegible]
یادم [illegible]

[illegible] که [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بادیه ... [illegible] فرادان
واسباب ... [illegible]

[illegible]

هم که کباب ... [illegible]
هم ... [illegible]

هم ساز سیمین بدم ... [illegible]
هم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

حکیم گفت ... [illegible]
یقینم شد که ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شراب ... [illegible]
[illegible]

[illegible]

رخش نگار طره و رخ سنبل — رخ چون نگار چهره پر نسرین

تا برزند موی زلف ... ان — تا دم زند ز رنگ رخت این

وان زلف نقشه ... — مگذار در لطافت ... چین

وز شاخ شکوفه را اگر ... — تا برزند دهان ز رخ سیمین

با چهره چه ... اگر چمن در باغ — رنگ رنگ خنده کنی از گلچین

... که صورت ... گل — وز رنگ ... در ... چین

... — با ما چه ... فرزند کین

از ... — امروز شده ... مرا یقین

... — تا ... خواجه را ... نفرین

سالار زمانه حاجی آقا ... — گر ... زمان کند تمکین

الحق ... که همت بلندش را — ادراک ... وهم ... چین

ابرار با ... مهر او — باشند ... به علیین

فجار با ... او — گیرند ... قرار در سجین

... ز نسیم لطف او ... — ... ز سموم خشم او غسلین

یار ... — ... از ... چو ... شد

... — ... کند در کار ...

... — در ... حضرت ... باید که ... سوار

... — ... ناخوشم ... روزگار

... — ... از ... فغار

... — ... اعتبار

... — ... قرار

... آن ... شراب ... — هر که ... بس ... شمار

۳

از ابر بهار ... دور ... بین

شد باغ بهشت ... آئین

بر لاله چه ... — گر ... چیده ... العین

بر سبزه چه ... — ... نسیم ... از چین

از شاخ شکوفه باغ ... — در دیده ... خوشه پروین

در سایه بید ... — ... خوش ... نشین

بر قطع ... یاد کان ... — گر ... درخت ... زرین

چون ... طبع ... — آنکه ... در تشرین

از ابر ... ستاره می بارد — گر ... ستاره ... چندین

از ... — ... یا ... دین

از ... سبز — ... یا ... بالین

با قوت و قوت خاطر مشتاق — ... عاشق ...

... زلف ... — ... خاطر ...

در طره ... باز — در ... شاهین

در هر ... صد خنجر — در هر ... صد ...

وان روی شکفته ... — ... بنشین

دانی که ... — ... بستر ...

... — ... آورد ...

از خانه ... صحرا ... — از ... بستان ...

... باغ ... — ... باغ ...

۴

[illegible]

مسکان ... را

هر ... چون ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سر فرازم در زلفش تا ببویم زلف او · آمد از زلفش بگوشم ناله و [illegible] داد
حلقهای زلف او را هر چه بگشودم ز هم · هر دل و جان [illegible] قطار اندر قطار
سایه خورشید [illegible] · زلفکان تابدار او بروی آبدار
زلف او مشکست [illegible] سیم ساده [illegible] · زلف او مشکست و سیم [illegible] دارد در کنار
تا نسیم [illegible] دیدم بوجد آمد دلم · [illegible] خنده [illegible]
دست بر زلفش کشیدم ناگهان [illegible] · [illegible] چون ناف آهوی تتار
بسکه بوسیدم [illegible] شد پر شکر · بسکه بوییدم [illegible] زلفش دلم شد [illegible]
تا بدیدم زلف او [illegible] · تا بدیدم چشم او [illegible] زهر دار
گفتمش بنشین [illegible] · گفت چون زلف من [illegible] در شمار
گفتمش [illegible] · نسبتی دارد [illegible] اختیار
[illegible] · [illegible] جهان [illegible] کنار
ناظم [illegible] · نامدار خطه ایران [illegible] شهریار
[illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible]

[illegible]

و له کلام [illegible]
[illegible] · چشم [illegible]
هر که [illegible] · [illegible]

[illegible]

۲۱۲

[illegible]

۲۱۰

[illegible]

۱۹

[illegible]

[illegible]

[illegible] روان رفت

[illegible] باز رفت

[illegible] باز رفت

[illegible]

[illegible] برجد

[illegible] شد

۱۶

[illegible]

راه محبت بسته با بیگانگان

[illegible]

لا به ده ورده از لم بر ره حاجز

۲۰۳

[illegible]

۵۱۰

[illegible]

۲۰۲

[illegible]

۲۰۰

۱۹۱

۱۴۱

[illegible]

۱۴۲

[illegible]

۴۰

[illegible]

۱۴۳

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۸۸

[illegible]

۱۸۹

[illegible]

۱۱۳

[illegible]

۱۱۰

[illegible]

[illegible]

۱۲۸

[illegible]

[illegible]

۱۲۶

[illegible]

١٧٤

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١٧٣

[illegible]

٥٠

[illegible]

مخمس

موسی [illegible] ارنی [illegible] بود
عیسی [illegible] بود
[illegible]
ابلیس [illegible] بود
[illegible] بود

[illegible]

[illegible]

[illegible] ریان
[illegible] عالم [illegible] عیان
[illegible] دانستم [illegible]
[illegible] ملکوت [illegible] آسمان

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

جستم ز جان [illegible]
تا بنگرم سرادق گردان بکام خویش
گشتم بسی زکبر [illegible] خویش
دیدم فلک [illegible] خویش
آدم میان خلق ازان دام دانه بود

بعدم چو بهر نژاد سجده کردم اقتدا / از بهر این بهانه شدم اندر این سرا
گفت اسجدوا لآدم من لفظش چرا / سجده است آنکه ز لعنت کنند مرا
گر دانچه خواست آدم خاک بهانه بود

بیجا تو فکر بیهوده لوقات خود مکن / کشتی کن و نظر بزراعات خود مکن
خاقانیا تو تکیه بطاعات خود مکن / چون طفل [illegible] بزراعات خود مکن
کین پیشه بهر عبرت ابلیس [illegible] بود

[illegible]

[illegible]

بلغ العلی بکماله
کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله
صلوا علیه وآله

۱۷

١٢٨

[illegible]

١٢٩

[illegible]

١٢٦

[illegible]

١٢٧

[illegible]

١٦٤

[illegible]

[illegible]

١٦٣

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۰

[illegible]

[illegible]

۱۵۸

[illegible]

۱۸۶

بخوی سید ابو [illegible] اگر از لطف [illegible] پرور گشتی [illegible] اگر از [illegible] جان [illegible] که [illegible] کشید [illegible] که [illegible] جادو [illegible]

[illegible]

۱۸۵

[illegible] خواب [illegible] شیشه [illegible] [illegible] بیا [illegible]

[illegible]

۱۸۴

[illegible] شیشه [illegible] [illegible] شیشه [illegible] [illegible]

[illegible]

۶۰

[illegible] چشم [illegible] [illegible]

[illegible]

۱۵۲

[illegible]

۱۲۱

[illegible]

۱۵۰

[illegible]

۱۲۰

[illegible]

١٢٤

[illegible]

١٢٥

[illegible]

۱۲۳

۱۲۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١١٣

[illegible]

١١٠

[illegible]

۱۰۸

۱۰۷

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٨٥

[illegible]

٨٤

[illegible]

٨٢

[illegible]

٨٣

[illegible]

٧٦

[illegible]

٨١

[illegible]

٧٣

[illegible]

١١٠

[illegible]

[illegible]

حسرت خون و دیده ما بچشم کور [illegible] تا بگرد [illegible] آسمان [illegible] تا شنید صفات [illegible] سحر

[illegible]

گرچه در [illegible] [illegible] خوابی [illegible] [illegible] جسم [illegible]

[illegible]

تا بسند [illegible] ردیف [illegible] لطف [illegible] الغات معنوی

[illegible] ماه [illegible] ایوان [illegible] [illegible] لطف [illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتم که [illegible]

[illegible] خدا [illegible]

[illegible]

چندین [illegible] شرح فراغت [illegible]

مانند [illegible] که خواهد [illegible]

[illegible]

[illegible]

شعر [illegible] ربیع امیر الاکوی
[illegible] صاحب [illegible] خطر کرد

شعر ارزو و سودا [illegible] و سیم [illegible]
نصرت [illegible] تصور کرد

[illegible]

در خانه [illegible] قصد ارزانی
[illegible] خواجه می خواند

[illegible]

گفت [illegible] خدا چشم [illegible]
[illegible] خطر کرد

[illegible]

انجای [illegible]
انجای پدر [illegible] که چه برجای [illegible] کرد

قاآن کاین زن [illegible]
[illegible] روان [illegible] کرد

[illegible]

[illegible]

۷۰

[illegible]

خوش عیش اهل [illegible] نباشد
درمان سودا [illegible] اندوه علاج غم

[illegible]

[illegible]

ای وای [illegible] قافله عدم

[illegible]

خورشید صبح [illegible] زد آفتاب
دیوان [illegible]

[illegible]
[illegible] زمانه

در خنجر [illegible] افلاک [illegible]
در [illegible] زوال تو اجرام دانه

حیرت [illegible]
دست [illegible]

۷۲

[illegible]

تاب [illegible] چه کویت
قایم مقام [illegible] پاره بیفت

[illegible]
[illegible] جواره بیفت

[illegible]
روح القدس [illegible] پاره بیفت

[illegible]
[illegible] شهد [illegible] پاره بیفت

[illegible]

[illegible] زوال [illegible] میدهد
[illegible] آسمان میدهد

[illegible]
[illegible] کرم

[illegible]
[illegible] آمد کرم

[illegible]
محراب [illegible] کعبه دین [illegible]

۶۸

[illegible]

در باده [illegible] وست [illegible] ام
[illegible] تسنوده ام

[illegible]
[illegible] خداوند [illegible]

[illegible] بادرید
[illegible] بادرید

[illegible]
[illegible] بادرید

[illegible]

[illegible]
[illegible] بادرید

در چشم [illegible] خدا [illegible]
[illegible] بادرید

[illegible]
[illegible] بادرید

در جام [illegible]
[illegible] بادرید

۷۱

[illegible]

[illegible]
[illegible] دو برد

[illegible]
[illegible] عهدا [illegible]

[illegible]
[illegible] دو [illegible] بیفت

[illegible]
[illegible] بیفت

[illegible]

[illegible]
[illegible] ام

[illegible]
[illegible] ام

[illegible]
[illegible] ام

[illegible]
[illegible] ام

[illegible]

نایب خنجر بوزان اوبرورد فا
جهان بخشم علاوه کرده جشمه بوزان

ظفر تکبیری معشول برجوش مشعل
فلک حلقه قراک برجوش اون

زهجو اوکرارزان ملک دباغ بواغ
زیغ اوکرارزان دشت داغان بداغ

بیاد داده حقایق نامه قادرول
براب نشسته قدو بار نامه قارل

[illegible]

جهان زمین کتور وزیر داد و نبرد کمی
تو بود ازکهرا و تا بکشر خزه دین

هنر بجمه تو رایح تربیت ازو جار
اگر بجهو ارزان تربیت ازلدن

تنو فضل تقریب نظر جهت عدل
شیه لطف تو نعت شبه در عدل

که جمه تا توان برد کرد از تشن
بجلیه تا توان برد جریه ازروش

٣٦

[illegible]

بر احتی و بوس بیج سلد از دمای
بجه دوران سبح عرنه کردن

ز زلف لاله رخان بیج بجو سنبل
ز روی سرو قدان بیج فرجند نرس

اگر دل به سنه جین دل کرد است
که دین رنج خوبان ان بود دیل

حبیث دل سکین خون سیا دارم
بجرم الکه لجون بتان کند مسکن

[illegible]

جه با یه بند کار بند بند بند تربت
که بند فاجر دوم رسته بند قاطر قی

دل ارشید لفظی که من جه تو ارزان
که اختیاج نفید بفتود بند دیشکی

در لفظ نشنیده خیرکی اونکو
کشن لکن زرش نامه بند شاه ازمی

بجوه عالم بخش و بیج عالمکر
بجز سنبلان کوی بیرز غاره بشکی

١٣

[illegible]

[illegible]

بدکان لسبط در داد کرنه قرار
بدکان بزرگی درداد کزیده وطن

لکر بری خطر کشه و صف سپهر
لکر جاد درجی کرده سبع لشتر دان

گر ار دلیت جاهی کرجا بین جا
دلگی دیده نفش این بیت با نیکی دیدن

دل دیده دلم ادبرم دریای برارد
توشاه بی سکینی دلان بجفد شکی

[illegible]

دری خوبست که چون شتر رقص آید
بدکان که دلاد حدیث عشق سخن

دری است که عندلیب برار ایات کر
بدری عشق جان برار آرزو زلکفن

دری است که از خار خار عشق جان
جه مرغ در قفس اخلاق عر طبید بدل

دل این است که نشانش زلف شاه
زانکه صدف ادم بیج و تاب دلکشی

٣٢

[illegible]

از حقوق بر داد آن جبر جسم
کار دولت کوشش این بر ادار

آنجه رفقی اهام معظم
حاق کرم ساق عرش رخ کوز

این ملک ملک بخش راد خرد دان
صد دام بند فارس فارس شیفر

داده باین بیج خلد بازشهنشه
داده باین بیج ذوالفقار بهر

[illegible]

الی قادتا بحدم تو رسید
کرین بجد بحر کشد راه

دل ساز کار خار عشق جهی دل هم
که هر وش بساک از لک دو بوی

برا لکه بهت بود و کند دل او
علاوه که بر بی شرمی کند دل اه

دل بهت این نو جیاد ادار خشیه کر
چه رود لکار افصح و تحف ابستیق

[illegible]

[illegible]

ورنه دیدم که کس نماند مجنون
[illegible]

بانشستم که بجکه ملک الموت
خوطه زند اندر آب چشمه کوثر

تیغ که باید [illegible] آلود
[illegible] آلوده [illegible]

[illegible] ازان تیغ پادشاه [illegible]
[illegible]

٣٢

[illegible]

[illegible]

هم بر آن شد [illegible]
هم بر این شد [illegible]

چهره [illegible]
رنگ [illegible]

زان یک جان [illegible]
زین یک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٣٠

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شاه زمان ای چشمهٔ شیرین
در پرش از تو که از نه خرد و غوغا

خورشید رو که در پایه عشرت
طلعت بتابد به طلعت و جا

هر که آب تاب تو بوسم
گرد نوش و گشت ... معا

همه کی ... خشک ... بکوشید
اره ... فرو خشم ...

جسم ... وارد ... نقد
... معلق ... شد ...

گفتش ... بس ... نشستی
دم ... او ...

چهره ... آن ... گرد ...
در همه گیتی ... بسته ...

۲۳

[illegible]

[illegible] ۲۲

لطفا [illegible]

[illegible]

دور [illegible] گردد [illegible] سکندر

[illegible] زر لعل [illegible] پرست

[illegible]

[illegible] ۲۲

[illegible]

[illegible]

تذکره و مجموعه اشعار

بخط قاآنی

مجموعه ایست از اشعار متقدمین و معاصرین بخط قاآنی چنانکه در صفحه ۱۴۵ دیده میشود در شرح حال دقیقی شعر را اصلاح استادانه کرده که مزید توضیح را بنقل آن قسمت بعینه میپردازیم

شعر دقیقی است: در مدحش قلم چکند علم ملک و حرف
یاری دهند جمله اعضای دیگرش

و عبارت قاآنی اینست
اعتقاد بنده که قاآنیم این است که اگر شعر را اینطور بگفت بهتر بود
در مدحش بیان چو کند یاری قلم   یاری کنند جمله اعضای دیگرش

مجموعه ۲۷۱ صفحه و بطور تقریب در حدود ۷ هزار بیت است
در بعضی صفحات اشعاری نیز بخط خود شاعران دیده میشود مانند صفحه ۲۵۵
که مرحوم نشاط ۲ غزل بخط خود نگاشته است

۱۲۷ برگ